

The Islamic Republic of Iran and the Challenges of Optimal Distribution

Abolfazl Najafi Livari¹, Ali Khaleghi²

¹ Ph.D. Student, Department of Political Science, S.R.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.
abolfazlnajafilivari1341@gmail.com

² Assistant Professor, Shahid Beheshti University of Medical Sciences, Tehran, Iran (*Corresponding author*).
khaleghi2009@gmail.com

Abstract

The present research seeks to understand the nature and causes of the challenges of optimal distribution within the system of the Islamic Republic of Iran from a political sociological perspective. The principal question of the research is how the distribution of power, wealth, and social equality has been in the experience of the Islamic Republic of Iran? It appears that despite the efforts made towards resolving the issue of the distribution of power, wealth, and social equality during the four decades of the Islamic Republic of Iran's experience, the issue of distribution remains unresolved, and the continuation of such a situation in the future will culminate in a succession of development crises, the outcome of which will be the inefficiency of the political system and the non-realization of secondary legitimacy. In this regard, in the current research, to present a solution for optimal distribution, a triangle comprising the three approaches of democracy, civil society, and bureaucracy has been considered, so that from its core, an efficient model for resolving the distribution crisis in the Islamic Republic can be depicted. During these four decades of the lifespan of the Islamic Republic of Iran, the government has encountered difficulties in any form of distribution, encompassing power, wealth, and justice, and so forth; because when power, participation, opportunities, and amenities are restricted to a specific group and class while other members of society are deprived of them, it disrupts the integration of society as well and engenders a vicious circle of crises that obstructs the path to comprehensive development in a society.

Keywords: Power, wealth, social equality, democracy, civil society, bureaucracy.

Received: 2025-06-03 ; **Received in revised form:** 2025-07-18 ; **Accepted:** 2025-08-15 ; **Published online:** 2025-10-02

<https://doi.org/10.22034/sm.2025.2015255.2154>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



جمهوری اسلامی ایران و چالش‌های توزیع مطلوب

ابوالفضل نجفی لیواری^۱، علی خالقی^۲

^۱ دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
abolfazlnajafilivari1341@gmail.com

^۲ استادیار، دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
khaleghi2009@gmail.com

چکیده

پژوهش حاضر درصدد فهم ماهیت و علل چالش‌های توزیع مطلوب در نظام جمهوری اسلامی ایران از منظر جامعه‌شناختی سیاسی است. سوال اصلی پژوهش این است که توزیع قدرت، ثروت و مساوات اجتماعی در تجربه جمهوری اسلامی ایران چگونه بوده است؟ به نظر می‌رسد علی‌رغم تلاش‌هایی که در جهت حل مسأله توزیع قدرت، ثروت و مساوات اجتماعی در چهار دهه تجربه جمهوری اسلامی ایران شده است، اما مسأله توزیع کماکان حل نشده و تداوم چنین وضعیتی در آینده منجر به بحران توالی بحران توسعه خواهد شد که برآیند آن ناکارآمدی نظام سیاسی و عدم تحقق مشروعیت ثانویه خواهد بود. در این راستا، در پژوهش حاضر، برای ارائه راهکار توزیع مطلوب، مثلی از سه رهیافت دموکراسی، جامعه مدنی و بوروکراسی در نظر گرفته شده، تا از بطن آن بتوان الگوی کارآمدی را برای حل بحران توزیع در جمهوری اسلامی به تصویر کشید. طی این چهار دهه از عمر جمهوری اسلامی ایران، حکومت در هرگونه توزیع اعم از قدرت، ثروت و عدالت و... با مشکل روبرو شده است؛ چراکه وقتی قدرت، مشارکت، فرصت و امکانات محدود به یک گروه و طبقه خاص می‌شود و دیگر آحاد جامعه از آن محروم هستند، یکپارچگی جامعه را هم در هم می‌ریزد و یک دور باطل از بحران‌هایی را به وجود می‌آورد که راه توسعه همه‌جانبه را در یک جامعه مسدود می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: قدرت، ثروت، مساوات اجتماعی، دموکراسی، جامعه مدنی، بوروکراسی.

استناد به این مقاله: نجفی لیواری، ابوالفضل؛ خالقی، علی (۱۴۰۴). جمهوری اسلامی ایران و چالش‌های توزیع مطلوب. *سیاست متعالیه*، ۱۳(۳):

ص ۱۲۹-۱۴۲. <https://doi.org/10.22034/sm.2025.2015255.2154>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۳؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۴/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۴؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



۱. مقدمه

بحران‌ها پدیده‌های بسیار پیچیده و گوناگون هستند که وقتی شکل می‌گیرند، به سرعت گسترش می‌یابند. ارتباطی متقابل میان ناامنی و آسیب‌پذیری‌ها برقرار می‌سازند؛ اولویت‌ها و فوریت‌های تصمیم‌گیری را نامشخص می‌کنند و واقعیت و غیرواقعیت را کدر می‌سازند. از این‌رو راه برون‌رفت و یا تدبیر بحران، خلق هنری است که بتواند پازل به هم ریخته سیاست‌گذارها را کامل کند و از آن تصویری را به نمایش بکشد که آراسته و شفاف باشد. مسأله توزیع یکی از همین بحران‌هاست. نظریه‌پردازان توسعه بر این باورند که توزیع نابرابر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مانع توسعه پایدار می‌باشد. این بحران در نتیجه شکل‌گیری دو مولفه ایجاد می‌شود: افزایش سریع تقاضاهای مادی مردم از حکومت و مسئولیت حکومت‌ها نسبت به سطح زندگی مردم. نتیجه چنین برون‌دادی، موج فزاینده از درخواست‌ها و مطالبات را ایجاد می‌کند. لذا، در برنامه توسعه از سوی دولت‌ها ارائه راهکارها برای کاهش شکاف‌های موجود در جامعه و تلاش هرچه بیشتر در راستای نزدیک نمودن اقبال مختلف به شرایط توزیعی عادلانه، از مباحث جدی است. لذا، این پرسش که دولت‌ها چه نقشی می‌توانند در جهت تحقق عدالت اجتماعی داشته باشند، بسیار مهم است؛ زیرا در صورتی که حاکمیت نتواند به‌طور متوازن، منابع تحت اداره خود را در میان اتباع خود توزیع نماید، باعث دفرمگی و شکاف‌های عمیق طبقاتی در جامعه می‌شود و این اختلالات بواسطه رابطه‌ای مستقیم میان این دو، منجر به توالی بحران در توسعه سیاسی و بی‌ثباتی آن خواهد شد. اما نظام جمهوری اسلامی با وجود توجه جدی به بحث توزیع قدرت، ثروت و منزلت اجتماعی، هم در قانون اساسی و هم در اندیشه رهبران نظام، بعد از گذشت چهار دهه نتوانسته فاصله میان عرصه نظر و عمل را کاهش دهد. به گونه‌ای که توزیع نامناسب قدرت، ثروت و منزلت اجتماعی باعث ایجاد چالش برای نظام سیاسی شده است. تجربه جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که در بحث توزیع قدرت چه در میان ارکان، ساختار و قوای نظام با یکدیگر و چه در بحث توزیع قدرت میان اعضای جامعه به منظور تاثیرگذاری بر روند تصمیم‌گیری حکومت، توزیع عادلانه‌ای صورت نگرفته است. در حقیقت، مسیر طراحی شده از سوی نظام در طول این سال‌ها نتوانسته چالش‌ها و موانع توسعه سیاسی را رفع نماید. از این‌رو، نوشتار حاضر با هدف بررسی چالش‌های موجود در تجربه جمهوری اسلامی در راستای حل بحران توزیع قدرت، ثروت و مساوات اجتماعی و رسیدن به سطحی از عدالت توزیعی در جامعه از طریق مطالعات اسنادی چهار دهه تجربه عملکردی جمهوری اسلامی، درصدد ارزیابی مسأله توزیع قدرت، ثروت و منزلت اجتماعی بوده و تلاش دارد تا راهکارهایی در جهت ارتقاء آن ارائه نماید. بی‌شک فایق آمدن و حل این مسایل می‌تواند متضمن بقاء نظام در گام دوم باشد.

۲. چارچوب نظری

مهم‌ترین عامل برای تحول یک جامعه در راستای توزیع مطلوب اعم از قدرت، ثروت و مساوات اجتماعی، وجود نهاد دیوانسالاری کارآمد است که بتواند به نحو احسن عمل کند. چراکه این دستگاه حاکمیتی ضمن ارتباط با بدنه مردمی کشور، به عنوان نماد و بخشی از تحقق اراده سیاسی کشور محسوب می‌شود. خصوصیات مشمول در نوع ایده‌آل وبری اگرچه در رده‌های متعددی تغییر حالت می‌دهد و گاه در مورد آن اغراق شده، اما همچنان کم‌وبیش با جنبه‌های علمی سازمان‌های موجود مطابقت دارد که مهم‌ترین آن به شرح ذیل است (Webber, 1947: p. 311):

- درجه تخصص بالا،
 - ساخت سلسله مراتب اختیار با زمینه‌های محدود فرماندهی و مسئولیت،
 - غیرشخصی بودن روابط میان اعضاء سازمانی،
 - استخدام کارمندان براساس توانایی و معلومات فنی،
 - اختلاف در درآمد و ثروت خصوصی و رسمی و مانند اینها.
- به عقیده ماکس وبر، هر یک از این ویژگی‌ها عقلانیت و کارایی سازمان را برای رسیدن به هدف مطلوب به حداکثر می‌رساند.

۳. توسعه سیاسی و بحران‌های پیش‌رو

۳-۱. توسعه سیاسی

توسعه سیاسی مراد مستمر بین‌فعالیت‌های ساختاری، ظرفیت‌های همگرا، الزامات برابری پاسخگویی و سیستم سازگار شونده سیاسی است. لوسین پای، افزایش ظرفیت نظام را در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها، و افزایش مشارکت سیاسی را لازمه توسعه سیاسی می‌پندارد که خود لازمه توسعه اقتصادی و توسعه اجتماعی است (Pye, 1965: p. 3-13). وی سه ویژگی مهم را برای مفهوم توسعه سیاسی مشخص می‌کند:

برابری: از این لحاظ توسعه سیاسی به مشارکت توده‌ای و اقدام عمومی در فعالیت‌های سیاسی مربوط است. این مشارکت ممکن است به صورت تحرک دموکراتیک یا به شکل تحرک توتالیتیر باشد، اما نکته اصلی تبدیل شدن مردم به شهروندان فعال است. همچنین قوانین نیز باید دارای ماهیت همگانی باشد و در اجرا کم و بیش از جنبه تفاوت‌های شخصی خارج شود و دستیابی به مقامات سیاسی باید با توجه به دستاوردها،

لیاقت‌ها و صلاحیت‌ها باشد، و نه نتیجه روال انتصابی در نظام‌های اجتماعی سنتی.

ظرفیت: به توانایی نظام سیاسی در دادن «برونداها» و به میزان تاثیر آن بر جامعه و اقتصاد اشاره دارد. ظرفیت همچنین با اجرای وظایف حکومتی و شرایط اثرگذار بر این اجرا همراه بوده و تمایلی است به تخصصی کردن حکومت به عقلایی کردن مدیریت و دادن سمت‌گیری دنیایی به جامعه.

تغییر تدریجی: بر گسترش و اختصاصی کردن ساختارها دلالت می‌کند. مقامات و کارگزاری‌ها تمایل می‌یابند که وظایف مشخص و محدودی داشته باشند و تقسیم کار متعادلی در درون حکومت وجود داشته باشد. این ویژگی همچنین متضمن یکپارچه کردن مجموعه ساختارها و روندها است (پای، ۱۳۷۰: ص ۴۸).

به طور خلاصه، توسعه سیاسی افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادگی و تغییرات اساسی در یک جامعه است. توسعه سیاسی با رشد دموکراسی مترادف است و هر اندازه یک نظام سیاسی از انعطاف‌ناپذیری به انعطاف‌پذیری، از سادگی به پیچیدگی، از دنباله‌روی به خودمختاری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به همان نسبت توسعه سیاسی نیز در آن نظام افزایش می‌یابد.

۳-۲. بحران در گذرگاه توسعه سیاسی و مدیریت آن

«بحران» از ریشه یونانی «kninon» به معنی نقطه عطف گرفته شده است. به عقیده لوسین پای، تمام جوامع علائم مشترکی از نوگرایی دارند که ما را به مثلث تقویت مساوات، بهبود کارایی‌های سیاسی، و تمرکزگرایی ساختاری هدایت می‌کند (Pye, 1967: p. 45-47). باید مشخص شود که هر جامعه‌ای چگونه با این نشانه‌ها آشنا شده و چگونه در مقابل پیدایش آنها عمل می‌کند. وی معتقد است، چنین برخوردی بدون تنش و گسیختگی نخواهد بود. این برخورد مایه اصلی نگرش بحران‌هایی چون هویت، مشروعیت، نفوذ، مشارکت، ادغام و توزیع است که هر یک به دیگری مربوط و نظام‌ها باید بر آن فائق آیند، تا پیشرفت توسعه سیاسی خود را تضمین کنند (Pye, 1967: p. 63-66). از نظر وی، تحقق توسعه مطلوب یک نظام سیاسی مستلزم عبور موفقیت‌آمیز از این سلسله بحران‌هایی است که در جامعه به وجود می‌آید. وی تقدم و تأخیری را برای مقابله با بحران‌ها در نظر نمی‌گیرد، چراکه شرایط اجتماعی و سیاسی جوامع گوناگون از لحاظ قرار گرفتن در مسیر هر یک از این بحران‌ها متفاوت است. اما وی در یک تجزیه و تحلیل بحران‌ها را به شرح زیر مطرح می‌کند:

- بحران هویت، به فرهنگ نخبگان و توده مردم به صورت احساسات ملی در مورد سرزمین خویش

ارتباط می‌یابد که رفته‌رفته تعارض میان وفاداری‌های قومی و تعهدات ملی را تشدید کرده و مشکلاتی را برای وحدت و یکپارچگی پدید می‌آورد.

- بحران مشروعیت بر اثر اختلاف موجود بر سر رهبری و منبع اقتدار بروز می‌کند. به گونه‌ای که گروه حاکم مجبور به رقابت با گروه‌های دیگر می‌شود. در این روند اقتدار یک گروه رهبری از طرف توده مردم مردود شناخته می‌شود و یا غیر مشروع جلوه می‌کند.

- بحران مشارکت با یک سلسله تعارضات همراه است که در این روند نخبگان حاکم، تقاضاها و رفتار افراد و گروه‌هایی را که در صدد شرکت در نظام سیاسی هستند، غیرقانونی و غیر مشروع تصور می‌کند.

- بحران نفوذ به صورت فشارهای وارده بر گروه نخبگان حاکم برای سازواری نهادی و ایجاد ابداعات و نوآوری‌ها تجلی می‌یابد.

- بحران توزیع در چارچوب مسائل ایدئولوژیک، منابع فیزیکی و انسانی بروز می‌کند (Pye, 1966). در حقیقت بحران توزیع زمانی شکل می‌گیرد که منابع مادر به طور برابر تقسیم نمی‌شود و انباشت سرمایه در یک محل خاص و نهایتاً نظام ناعادلانه توزیع کالا، خدمات و حتی ارزش‌ها و فرصت‌ها در جامعه خدشه‌دار می‌شود، و ریشه آن هم در الزام حاکمیت بین گروه‌های مختلف اجتماعی، از تصمیم به تعیین اولویت‌ها در زمینه نیازهای مطرح شده و در شیوه توزیع کارآمد و منصفانه خدمات و ارزش‌هاست که تنها تقویت مداخلات دولتی و توسعه مطلوب نظام سیاسی می‌تواند به حل آنها بپردازد. در نتیجه، بحران‌ها با بروز تناقض میان سه نشانه توسعه - یعنی برابری فرهنگی، ظرفیت اقتصادی و انفکاک اجتماعی - ایجاد می‌شوند (Binder, 1971: p. 21, 27; 83-84).

جدول ۱- نشانگان توسعه

انفکاک ساختاری	ظرفیت	برابری	
بازتوزیع قدرت	منابع مادر	برابری در فرصت‌ها و امتیازها	بحران توزیع
برابری‌سازی	آموزش و پرورش	هتجرهای اکتسابی در اعطای نقش‌های سیاسی	
انگیزه‌ها	انباشت سرمایه	استاندارد کردن سطح رفاه	
	اختصاص به اهداف عمومی و خاص		

در این نوشتار مطلوب‌ترین راه برای رسیدن به توزیع مطلوب، در مثالی از سه رهیافت دموکراسی، بوروکراسی و جامعه مدنی در نظر گرفته شده است که وجه مشترک نظریه‌پردازان‌شان همان توزیع مطلوب است، تا الگوی یگانه‌ای برای مسئله چگونگی توزیع قدرت، ثروت و مساوات در جامعه بدست آورد. دموکراسی در معنای واقعی مستلزم دو اصل کلی «نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری جمعی» و «داشتن حق

برابر در اعمال این نظارت» است. حکومت دموکراتیک از طریق رقابت به قدرت می‌رسد و پاسخگوی مردم است. همه افراد جامعه از حق مساوی انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردارند و قانون، متضمن حقوق مدنی و سیاسی آن‌ها می‌باشد. بنابراین، دموکراسی خاص حوزه سیاست نیست، بلکه، باید برای توسعه مطلوب دموکراسی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماع و جامعه مدنی وجود داشته باشد. متأسفانه در حوزه برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی اقتصادی، رهبران سیاسی با چندگونگی علانق و منافع روبرو هستند، به نحوی که هر کدام سخنگوی خود بوده و هر یک برای آنچه خواستار آن هستند، از استراتژی‌های گوناگونی بهره می‌گیرند و در بسیاری از موارد منافع هر یک از شرکت‌کنندگان در تصمیمات توزیعی، مقدم بر منافع عامه مردم است. حال آنکه اگر قرار است این فرایند مردمی باشد، باید تصمیمات به واسطه متخصصین و متعهدین بگونه‌ای اتخاذ شود که مردم احساس روزمرگی و نابسامانی نداشته باشند. همچنین تخصیص بودجه بیشتر جهت اجرای سیاست‌های خاصی در حوزه اقتدار برخی از نهادها، باعث محدودیت و کمیابی منابع، امکان عدم تأمین کلیه خدمات اعم از بهداشت و درمان، آموزش و پرورش برای تمامی آحاد ملت می‌شود. در نتیجه دولت با یک سلسله رفتارهای گوناگون اداری و سیاسی در فرایند تصمیمات مربوط به توزیع و تخصیص منابع مواجه شده است. از سویی، مدیران سیاسی کشور گاه به خاطر مسائل حاد سیاسی و ایدئولوژیکی و... برای برنامه‌ریزی اقتصادی، به متخصصین اجازه نمی‌دهند تا براساس آخرین تئوری‌های اقتصادی، مستقلاً تصمیم بگیرند و یا توجهی به هشدارهای آنان ندارند. در نتیجه برخورداری برنامه‌ریزان از یک نوع اقتدار غیرقابل توجه، تعارضاتی را در ارزش‌های دموکراتیک مطرح می‌سازد که منجر به بی‌ارزش کردن انتخابات و حق رأی مردمی می‌شود که به آنان اعتماد کردند. حال آنکه در حوزه اجتماعی و جامعه مدنی، بهترین دموکراسی‌ها در جاهایی وجود دارد که رفاه، تأمین اجتماعی و میزانی از عدالت اقتصادی حاکم شده و امکان و قابلیت شرکت در فرایند سیاسی برای همه شهروندان فراهم شده باشد؛ زیرا گسترش دموکراسی از حوزه سیاست و حکومت به عرصه اجتماع و اقتصاد موجب پایداری آن خواهد شد و آن را دموکراتیک‌تر و پاسخگو و شفاف می‌سازد. از این‌رو، هرچه عدالت اجتماعی در جامعه بیشتر گسترش یابد، دموکراسی در آن عمیق‌تر، کیفی‌تر و در سطح بالاتر خواهد بود و این روند به تقویت دموکراسی کمک بیشتری خواهد کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی برای اجرای مساوات در جامعه ایران این مکانیسم را در قالب مردم‌سالاری دینی به عنوان یک مدل جدیدی از دموکراسی در نظر دارد و با توجه به مفهوم اسلامی عدالت، و اقتصاد اسلامی سعی دارد برتر از لیبرال دموکراسی (دموکراسی مبتنی بر نمایندگی) ظاهر شود. بوروکراسی و تحول اداری در فرایند توسعه سیاسی نظام اداری، مهم‌ترین نقش را دارد که به نوبه خود مستلزم دگرگونی و تحول در خود سیستم اداری است. بنابراین،

توجه به تعاملات میان این دو فرایند، اهمیت بسیاری دارد. هر نظام سیاسی براساس مختصات خاصی که دارد، با یک سلسله تقاضاهایی روبرو است که براساس اینکه از سوی چه نوع گروه‌هایی از جامعه و به چه گروه‌هایی پاسخ داده می‌شود، قابل طبقه‌بندی هستند. سازمان‌های سیاسی امکان دارد برحسب فعالیت‌هایشان و نیز سروکار آنها با انواع فعالیت‌ها و گروه‌بندی‌ها، طبقه‌بندی شوند. بر این اساس می‌توان بین انواع گوناگون سازمان‌ها و فعالیت‌های سیاسی تفکیک قایل شد. برخی از این گروه‌های سیاسی از لحاظ تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی، دارای نقش محوری هستند. بنابراین، به هر میزان نظام‌های سیاسی درون کشور از تنوع بیشتری برای ایفای نقش‌های گوناگون برخوردار باشند، به همان نسبت قادر به توسعه جهت‌گیری‌ها و اهداف مستقلانه‌تری است. این امر باعث گسترش حوزه سیاست و خدمات اداری برای گروه‌های مختلف می‌شود. مشروط بر آنکه ویژگی‌های ذیل در آن وجود داشته باشد:

- درجه بالای تنوع در نقش‌ها و نهادهای سیاسی؛

- گسترش فعالیت سازمان‌های اداری و سیاسی مرکزی و گسترش تدریجی آنها در کلیه حوزه‌ها و بخش‌های جامعه؛

- تمایل به تسریع قدرت بالقوه به گروه‌های وسیع‌تر و سرانجام اشاعه آن به کلیه شهروندان جامعه؛

- بالا بودن سطح مشروعیت سنتی نخبگان و روند رو به تزاید مسئولیت ایدئولوژیک و نهادین رهبران نسبت به افراد تحت حاکمیت که از قدرت بالقوه برخوردارند (قوم، ۱۳۷۹: ص ۸۸).

موارد گفته شده علاوه بر حمایت مستمر سیاسی، نیازمند کاهش وفاداری‌های سیاسی براساس تعهدات خویشاوندی و رابطه سببی و نسبی به گروه‌های نخبه است. این امر باعث می‌شود به طور مستمر درصدد کسب حمایت سیاسی از سوی حکومت‌شوندگان بوده، تا بتوانند موفقیت خویش را از لحاظ برخورداری از قدرت مستمر و موثر تثبیت نمایند. در واقع، انباشت قدرت و توزیع مجدد آن جهت بکارگیری نیروهای متخصص و مستعد؛ افزایش مشارکت سیاسی و شریک نمودن دیگران در قدرت و جلوگیری از چرخش صاحبان پیشین قدرت؛ فراهم‌سازی زمینه‌های لازم برای افزایش آگاهی عمومی، شفاف‌سازی و قدرت پاسخگویی؛ تقویت جامعه مدنی از گذار انبساط سیستمی، تنوع ساختاری و برخورداری زیرسیستم‌ها از استقلال نسبی؛ تقویت ساختار اداری و سیستم غیرسلسله‌مراتبی باعث می‌شود تا نظام سیاسی ضمن برخورداری از توانایی‌های لازم برای دگرگونی در جهت تقاضاهای محیط سیستم، از قدرت و قابلیت برای تحول در ساختارهای خود بهره‌مند شود. بنابراین، الگوی مطلوبی که بتواند باعث کاهش بحران در درون یک نظام سیاسی شود و راه را برای توزیع مناسب قدرت، ثروت و مساوات اجتماعی هموار سازد، الگوی

دیوانسالاری و بری است. چراکه بوروکراسی از یک طرف ارتباط نزدیک و متقابلی با نهاد سیاسی و دولت دارد و می‌تواند دموکراسی را در جامعه نهادینه ساخته و جامعه را از مطلوبیت‌ها برخوردار سازد. از طرف دیگر، خردمندانه‌ترین شیوه اداره ابرسازمان‌ها است، و همچنان به عنوان پیش شرط توسعه در هر جامعه توسعه‌خواه محسوب می‌شود.

۴. جمهوری اسلامی و چالش‌های توزیع مطلوب

در هر جامعه‌ای که انقلابی در آن رخ می‌دهد و دارای خصلت ایدئولوژیکی است، به اقتضای طبیعت و هویتش، جامعه‌ای بحران‌زا خواهد بود. در اینگونه جوامع، تضادم و تراحم میان سیاست و قضاوت، تلاقی ناهنجار و نابهنگام میان دو یا چند گفتمان سیاسی - ایدئولوژیکی متفاوت، همچنین شرایط گره‌خوردگی غیرقابل پیش‌بینی در سطحی از سطوح نظام، و یا نبود اتحاد در تصمیم‌گیری امری طبیعی است. ایران بعد از انقلاب نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. چراکه در فرایند انقلاب اسلامی، ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها بستر نوپای اجتماعی - سیاسی را متلاطم کرد. به این علت که، در هر هویت و نشانه نوشتاری، گفتاری، رفتاری و روان‌شناختی انقلابیون، شکلی از قدرت وجود داشت که با مذهب درآمیخته بود. در واقع، در بستر و فرایند انقلاب اسلامی، مذهب علاوه بر تولید و اعمال قدرت، هم به عنوان «راه و هدف»، و هم در نقش شناسای حقیقت در حوزه سیاسی نمایان شد. اگرچه «انقلاب» و «ایدئولوژی انقلاب» عواملی بحران‌زا بوده و هستند، اما این دو متغیر می‌توانند عامل موثری برای محدود کردن بحران‌ها نیز بوده باشند. مشروط بر آنکه یک دکتترین مشخص و گفتمان مسلط در این زمینه وجود داشته باشد؛ نه آنکه با انبوهی از گفتمان‌ها، خط‌مشی‌های گوناگون سیاسی، قرائت متفاوت و گاه متضاد از واقعیت‌های جامعه، برداشت‌ها و تعاریف مختلف و آسیب‌پذیری‌های نظام، چارچوب‌های تنگ و باریک جناحی سیاسی و یا حرفه‌ای و... باعث تصلب فضای تئوریک و نظری شوند. در این میان تنها رفتار مدیریتی نخبگان، فارغ از هرگونه عصبیت‌های جناحی و حرفه‌ای، همراه با پذیرش اندیشه نقادانه و استعدادیابی از لایه‌های میانی جامعه و قاعده هرم جامعه است که می‌تواند بدون تردید راه‌حلی برای مشکلات بحران‌زا پیدا کند. برعکس آن هم صادق است، اگر مدیران حکومتی و استراتژیست‌ها نتوانند بخشی از راه‌حل بحران‌ها و مشکلات پیش‌رو باشند، به طور فزاینده خود جزئی از مشکلات و عوامل بحران‌زای پیش‌روی جامعه خواهند بود و با زایش بحران‌های هویت، مشروعیت، نفوذ، نابرابری و عدم توزیع عادلانه و بحران‌های اجتماعی، به مشکلات پیش آمده دامن خواهند زد، که حل و فصل آن به سختی امکان‌پذیر خواهد شد. با شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، نیروهای سیاسی و اجتماعی

عمده‌ای آزادی عمل پیدا کردند و برای ورود به عرصه قدرت و یا مشارکت در آن به رقابت با یکدیگر پرداختند. فرایند بازسازی دولت و قدرت در طی همین رقابت‌ها و مبارزات شکل گرفت. احزاب و گروه‌های روی کار آمده، ریشه در قبل از انقلاب داشتند، اما قبل از انقلاب هر کدام با دیدگاه‌های خاص خودشان تشکّل پیدا کرده بودند. در جریان حوادث انقلاب از سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲، نیروهای مذهبی به رهبری روحانیون، موفق به اجرای برنامه‌های خود شدند. اگرچه نیروهای مخالف قدرت روحانیت تا سال ۱۳۶۱ علیه آنان فعالیت می‌کردند، اما انگیزه وحدت ملی، بحران گروگان‌های آمریکایی در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰، و هشت سال جنگ ایران و عراق طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷، باعث پیروزی نهایی نیروهای مذهبی به رهبری امام خمینی شد. در حقیقت این سال‌ها با قدرت‌یابی نیروهای مذهبی و حذف گروه‌های مخالف و حاکمیت یکپارچه نیروهای مذهبی همراه بود. طی این دوران، امام خمینی با وجود آنکه یک دولت موقت عمدتاً عرفی را به ریاست مهدی بازرگان تأسیس کرده بود، اما به طور همزمان نهادهای قدرتمندی از نهادهای انقلابی و مذهبی را هم بنیاد گذاشت. همچنین، ضمن آنکه برای هر شهر امام جمعه منصوب کرد که ارائه‌دهنده اصلی خط فکری او برای مردمان آن خطه باشند؛ و نوعی دولت موازی را تحت عنوان شورای انقلاب اسلامی، با سرپرستی پیروان روحانی خود، به وجود آورد. البته در پی این اقدام چندین حزب و گروه به وجود آمدند که با این نوع گرایش مخالفت خود را اعلام کردند. مخالفت این گروه‌ها با حکومت تک‌حزبی و چندگانگی نهادهای حکومتی، و حتی اختلاف‌نظر در میان گروه‌های طرفدار روحانیان، به جلوگیری از تبدیل نظام به دیکتاتوری کمک کرد. چراکه همواره دارای مجموعه متنوع و پیچیده‌ای از مراکز قدرت بود که مصالحه و هم‌سازی را تجربه کرد. یکی دیگر از موضوعات سیاسی مهم در آغاز شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، تدوین و تصویب قانون اساسی جدید بود. با توجه به اصول مندرج در قانون اساسی، در یک برداشت کلی می‌توان گفت، این قوانین مبین مطالبات تاریخی طبقه روحانیت به عنوان طبقه‌ای سیاسی و سازمان‌یافته بود که درصدد برآمده تا در حد امکان ظرفیت دولت‌های مدرن، به آن مطالبات پاسخ گوید و مناصب و امتیازات عمده‌ای را در ساختار قدرت برای آن تأمین نموده و محفوظ بدارد. همانطور که اصل پنجم قانون اساسی فقیه جامع‌الشرایط را دارای اقتدار الهی برای حکومت کردن می‌داند که تنها در برابر خداوند مسئول است. با قرار گرفتن طبقه روحانیت در رأس تمام امور، نوعی «اشرافیت فکری» شکل گرفت که متمایز از عوام و توده مردم است. بدین‌سان که افراد عادی حق احراز مناصب رهبری و عضویت در خبرگان و شورای نگهبان و ریاست قوه قضائیه را ندارند. بنابراین، از این حیث همگان برابر نیستند، یعنی از حقوق سیاسی برابری برخوردار نمی‌باشند. همچنین مقامات منتخب مردم، بویژه رئیس‌جمهور باید از جانب اعضاء همان طبقه روحانیت

تأیید یا تنفیذ شوند و یا ممکن است عزل و خلع گردند. از این‌رو، به طور کلی اقتدار رهبری به عنوان هسته اصلی ساختار قدرت در نظام جمهوری اسلامی به اشکال مستقیم یا غیرمستقیم در همه نهادهای اقتدار شامل مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان، قوه قضائیه و ریاست جمهوری که حلقه اولیه اقدار ولایت را تشکیل می‌دهند و سپس در نهادهایی چون دیوان عالی کشور، سازمان بازرسی کل کشور، هیأت وزیران و غیره، که حلقه دوم اقدار به‌شمار می‌روند، بازتولید و منعکس می‌شود. ظرفیت‌های حاکمیت مردمی به معنای رایج در جهان امروز، در قانون اساسی و ساختار قدرت جمهوری اسلامی محدود و مقید است. به هر حال بعد از انقلاب، قدرت سیاسی و اقتصادی به طور فزاینده در دست روحانیت و بورژوازی بازار متمرکز شد (کدی، ۱۳۸۳: ص ۴۰) و بنیادهای وابسته به حکومت، حدود دو-سوم بنگاه‌های اقتصادی و نیروی کار را تحت کنترل خود درآوردند. در طول این سال‌ها اصلاحات از بالا و توسط مقامات دولتی در دوره‌های دوم و سوم، یعنی دوره شانزده ساله ریاست جمهوری هاشمی و خاتمی به ترتیب با تأکید بر ابعاد اقتصادی و سیاسی، و با توجه به نارسایی‌های تئوریک و اجرایی و نیز مخالفت گروه‌ها و بلوک‌های جدید صاحب منافع شکل گرفته در سال‌های پس از انقلاب، از همان دوره اول ناکام ماند و رها شد. در دوره جمهوری اسلامی، هم اصلاحات و هم مخالفت با اصلاحات، همگی در پوشش دین و با محوریت روحانان سیاسی و اسلام‌گرایان اصلاح‌طلب، نوگرا، بنیادگرا و سنتی صورت گرفت (موثقی، ۱۳۸۸: ص ۳۰۴). اختلاف و ناهماهنگی میان اصلاح‌طلبان و همچنین رأی منفی اکثریت مردم به آنان و عدم ائتلاف کروی، معین و هاشمی باعث شد تا در انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، احمدی‌نژاد، از جناح راست و محافظه‌کاران و بنیادگرایان در قالب عناوینی چون «آبادگران» و «اصولگرایان» در سال ۱۳۸۴، ریاست دولت را برعهده گرفت. در دولت ایشان کارگزاران سیاسی حاکم، در عرصه‌های مختلف از طریق سازوکارهای حمایتی و وابستگی به کانون‌های قدرت و تعداد انگشت‌شماری براساس تجربه، مناصب مهمی را در سازمان‌های مختلف حکومتی بدست آوردند (میرعباسی، ۱۳۹۷: ص ۲۴۴). این روند همچنان در دوره‌های بعد تا به امروز ادامه یافت. در حقیقت در این چهار دهه از عمر جمهوری اسلامی از یک‌سو هر سه منبع اصلی مشروعیت با یکدیگر در تعارض بوده‌اند و این تعارض در سطح برخی کشمکش‌های سیاسی نیز بازتاب یافته است، از سوی دیگر، هیچ‌یک از این سه منبع نتوانسته‌اند قوت لازم و کافی را بدست آورند. چراکه از یک‌سو هسته اصلی حکومت به نوعی انسداد سیاسی را در عمل پی گرفته، و از سوی دیگر شکاف‌های متعدد میان نیروهای بلوک قدرت، باعث عدم وحدت و انسجام میان آنها شده است. مهم‌تر آنکه، تمرکز قدرت در دست یک طیف خاص و عدم بکارگیری افراد مستعد و کارآمد از بطن جامعه، باعث بروز و شدت یافتن بحران‌ها در

سطح سیاست و اجتماع شده است.

در حوزه توزیع ثروت نیز اقتصاد همواره یکی از اصلی‌ترین معیارهای توزیع قدرت در ساختار سیاسی است. روندهای جایگزینی قدرت در ساختار سیاسی ایران، بدون توجه به مولفه‌های اقتصادی امکان‌پذیر نخواهد بود (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۳: ص ۲۸۵). به این صورت که تعیین و تصویب خط‌مشی‌ها برعهده مدیریت سیاسی و اجرای آن برعهده مدیریت اجرایی است. سطح مدیریت اجرایی حلقه میانی و ارتباطی مدیریت سیاسی با بخش اقتصادی کشور است. تدوین هر سیاستی از سوی مدیریت سیاسی، بدون اطلاعات کارشناسانه مدیریت اجرایی، باعث آسیب به نظام سیاسی و در نهایت جدا شدن مردم از بدنه دولت و نظام خواهد شد. این در شرایطی است که برخی نخبگان با انحصار و کسب سود انحصاری و دسترسی به فاکتورهایی همچون قیمت، بازاریابی و شرایط کاری، برخورداری از سوبسیدها و مزایای خاص از طریق غیرقانونی و با استفاده از جلب توجه مقامات هم‌پایه دولتی و استفاده از ارتباطات و زد و بندهای ویژه، فرار از پرداخت مالیات، در اولویت قرار گرفتن برای برخورداری از یک‌سری مزایا و مجوزها از راه رشوه دادن به مقامات ذی‌ربط و تحت تأثیر قرار دادن قانونگذاری برای وضع قوانین و مقررات خاص و مطلوب با کمک هدایا و مشوق‌های غیرمجاز (یومینت، ۲۰۱۰: ص ۳۱) به چنان ثروتی رسیده‌اند که به طور حتم از یک‌سو به کاهش درآمد سایر اقشار جامعه و ایجاد شکاف طبقاتی و درآمدی ختم شده و از سوی دیگر، آستانه اعتماد مردم به نظام سیاسی و اداری را کاهش داده است.

در حوزه مساوات و عدالت اجتماعی، با تأمل در سیاست‌های اقتصادی و سیاسی دولتمردان جمهوری اسلامی ایران می‌توان به این نتیجه رسید که نابرابری در توزیع قدرت و نابرابری فاحش اقتصادی زمینه دموکراتیزه شدن را از بین برده و مشارکت سیاسی توده مردم را تحت تأثیر نابرابری ثروت قرار داده و از سوی دیگر زمینه‌ساز نابرابری‌های اجتماعی شده است. حال آنکه نابرابری‌های اجتماعی و رفع محرومیت‌ها نیازمند بازتوزیع ثروت و درآمد در چهارچوب مفهوم عدالت توزیعی است. البته در قانون اساسی جمهوری اسلامی برای رفع محرومیت‌ها و کاهش نابرابری‌ها، اصول زیر را در نظر گرفته است. مثلاً مطابق فصل اول، اصل سوم، بند ۹ و ۳ یا اصل چهل و سوم بند ۱ و ۳ هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه، مسکن، کار، بهداشت و درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده و تأمین بیمه از وظایف دولت است. از این‌رو رعایت اصول مندرج در قانون اساسی خود بهترین راهکار برای حل بسیاری از تنش‌ها و بحران‌های اجتماعی و عدم مساوات است. مشروط به آنکه اصل شایسته‌سالاری در تمام سطوح مدیریتی، اعم از دولت، مجلس و قوه قضائیه رعایت شود. افراد عهده‌دار امور جامعه علاوه بر داشتن تخصص و دانش نسبت به امور تحت

مدیریت خود، باید آگاه به احکام دین و عامل به این احکام بوده و در حیظه مدیریت خود به الگوی رفتار دینی عمل کنند. اگر مدیران ویژگی‌های مذکور را نداشته باشند، از ظرفیت‌های کشور استفاده درست و حداکثری نمی‌شود و جامعه دچار رکود فقر و بی‌عدالتی خواهد شد. حال آنکه یک‌جانشینی مدیران، کسب کرسی قدرت براساس رابطه نسبی و سببی، عدم تخصص کافی، توجه به ثروت‌اندوزی و فقر و رکود و تورم و... نشان می‌دهد که فقط بخشی از ویژگی‌های بوروکراسی رعایت می‌شود و همین امر سبب کاهش کارایی سیستم شده و درنهایت باعث جابجایی اهداف شده است.

۵. نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی وقتی به پیروزی رسید حاصل یک حس عمومی و مشترک میان شهروندان یک جامعه بود، تا بتوانند از طریق کشور و سرزمینشان هویت خود را تعریف کنند. حسی فراتر از اشکال سنتی هویت در پیوند با قوم یا قبیله که ارتباط تنگاتنگی با مشروعیت تازه شکل گرفته داشت. متأسفانه شکاف میان دنیای نخبگان حاکم و دنیای توده مردم که هنوز جهت‌گیری‌های محدود و محلی دارند، ناکارآمد ساختن نهادهای رسمی توسط حکومت و عدم برقراری اعتماد و توافق و سازگاری بین حکام و مردم، باعث تردید در افکار توده مردمی شد که خودشان مشروعیت را به آنها بخشیده‌اند، تا از تمامی جهات توسعه بیابند. در اصل قرار بود مساوات اجتماعی صورت بگیرد، اما امروزه قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی نخبگان حاکم از یک‌سو، فقر و بیکاری مردم از سوی دیگر، هویت‌های تار و نشناخته و روزمرگی‌هایی را به وجود آورده که نشان از توزیع ناعادلانه‌ای دارد که دلخواهشان نیست. در نتیجه معترض شرایط به وجود آمده‌اند. در این میان اعمال کنترل موثر و کارآ ساختن دستگاه‌های اداری و حکومتی هم منجر به بحران مشارکت شده است، بخصوص زمانی که نرخ بسط و گسترش مشارکت پایین آمده و گروه‌های ذینفع با هم سود و تشکل احزاب سعی دارند تا گسترش مشارکت را به نحو موثری حل و فصل نموده و از هرج و مرج و ناهنجاری جلوگیری نمایند. در حقیقت طی این چهار دهه از عمر جمهوری اسلامی ایران، حکومت در هرگونه توزیع اعم از قدرت، ثروت و عدالت و... با مشکل روبرو شده است؛ چراکه وقتی قدرت، مشارکت، فرصت و امکانات محدود به یک گروه و طبقه خاص می‌شود و دیگر آحاد جامعه از آن محروم هستند، یکپارچگی جامعه را هم در هم می‌ریزد و یک دور باطل از بحران‌هایی را به وجود می‌آورد که راه توسعه همه‌جانبه را در یک جامعه مسدود می‌سازد.

منابع

- پای، لوسین (۱۳۷۰). فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی. ترجمه مجید محمدی. نامه فرهنگ، شماره ۵-۶. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). مدیریت بحران؛ تئوری بر شیوه‌های تحلیل تدبیر بحران در ایران. تهران: فرهنگ گفتمان. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۹). چالش‌های توسعه سیاسی. تهران: نشر قومس.
- کدی، نیکی آر. (۱۳۸۳). نتایج انقلاب ایران. ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس.
- مصطفی‌نژاد، عباس (۱۳۹۳). سیاستگذاری ساختار قدرت در ایران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- موتقی، احمد (۱۳۸۸). نوسازی و اصلاحات در ایران (از اندیشه تا عمل). تهران: انتشارات قومس، چاپ دوم.
- میرعباسی، فاطمه (۱۳۹۷). تاثیر ساخت دولت در ظهور بحران‌های دیوانسالاری در ایران معاصر ۱۳۹۷-۱۳۵۷. رساله دکتری. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- هلد، دیوید (۱۳۶۹). مدل‌های دموکراسی. ترجمه عباس مخبر. تهران: انتشارات روشنگر.
- یومینت (۲۰۱۰). فساد: ریشه‌ها، پیامدها و درمان‌ها. ترجمه سید حسن علوی لنگرودی. بانک و اقتصاد، شماره ۱۱۶.
- Binder, L. & et al. (1971). *Crises and Sequences in Political Development*. Princetin: Princeton University Press.
- Huntingtin, S. (1965). Political Development and Political Decay. *World Politics*, XVII: p. 389-430.
- Pye, L. (1965). *The concept of political Development*. Annals of American Academy of Political and Social Scidnce CCCLVIII, (March): p. 3-13.
- Pye, L. (1966). *Aspcts of Political Development*. Little Brown & Co.
- Pye, L. (1967). *Aspcts of Political*. Bostown: Little Brown.
- Webber, M. (1947). *The Theory of Social and Economic Organization*. Translated by A. Henderson & T. Parsons. Publisher, Free Press.